

۱۹۷۰ روز در شماره شش ژان بارت

حجت‌الله ایوبی

www.ketab.ir



ایوبی، حجت‌الله، ۱۳۴۲ -	
۱۹۷۰ روز در شماره شش ژان بارت / حجت‌الله ایوبی - تهران: نشر ثالث،	
۱۳۹۲	
۲۴۰ ص. [۱۶ ص تصویر]	
شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۸۰-۸۶۱-۷	ISBN 978-964-380-861-7
خاطرات مقامات بلندپایه ایران	
۹۴۵۳/۰ الف / DSR ۱۶۷۰	
۹۵۵/۰۸۲۰۹۲	



دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه چهارم / تلفن: ۸۸۲۰۲۴۳۷
فروشگاه: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۴۸ / تلفن: ۸۸۲۵۳۷۶-۷

۱۹۷۰ روز در شماره شش ژان بارت

- حجت‌الله ایوبی (دانشیار دانشگاه تهران) ● ناشر: نشر ثالث
- مجموعه تاریخ و خاطرات سیاسی ایران و جهان
- چاپ اول: ۱۳۹۲ / ۱۱۰۰ نسخه
- لیتوگرافی: ثالث ● چاپ: سازمان چاپ احمدی ● صحافی: مینو
- کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است
- شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۸۰-۸۶۱-۷
- ISBN 978-964-380-861-7
- سایت اینترنتی: www.salesspub.co ● پست الکترونیک: Info@salesspub.co
- قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

فهرست

۹	سخن نخست
۱۳	پرواز به سوی شماره شش ژان بارت
۱۹	نخستین روز اقامت در ژان بارت: خاکستری و غمگین
۲۳	دیدار، دیدار و دیدار: پنجره‌ای به بیرون
۲۶	سرمایه‌ای به نام ایرانی
۳۰	ایران نامی آشنا برای فرانسوی‌ها
۳۳	ایران وطن دوم مسلمانان
۳۸	فرانسیس ریچارد: ایرانی‌تر از هر ایرانی
۳۸	دلیل بوبکر فرمانروای بزرگ‌ترین مسجد فرانسه
۴۲	بزارت (مدرسه عالی هنرهای زیبا) جایی برای همه سلیقه‌ها
۴۵	انستیتوی جهان عرب بی‌مانند در اروپا
۴۸	کتابخانه ملی فرانسه یادگار فرانسوا میتران
۵۱	مرکز ژرژ پمپیدو قبله‌گاه مدرنیست‌های جهان
۵۴	بازی‌های مقدماتی جام جهانی فوتبال روزه‌ای برای پایان انزوا

- ۵۶ نخستین برخورد با جامعه ایرانی: سرد و تلخ
- ۵۷ آمد رمضان و عید ماراست
- ۵۹ سیدرضا میرکریمی، سنت میشل و کودک و سرباز
- ۶۲ شارل حسین زنده‌رودی در ژان بارت: پیخ‌ها آب می‌شود
- ۶۷ سال ۱۳۸۱: آغاز برنامه‌های باشکوه
- ۷۴ قطاری نه مانند دیگران: جای پایی در تلویزیون فرانسه
- ۸۵ آستی رادیوی ار. اف. ای فارسی‌زبان با ژان بارت
- ۸۶ کاج کنگره پاریس میزبان هنر ایرانی
- ۸۹ به سوی برنامه‌های باشکوه
- ۹۳ هنرمندان ایرانی مهمان افتخاری برج زیبای لادفانس
- ۱۰۲ معاون شهردار پاریس: حجت‌الله به جای آیت‌الله
- ۱۰۶ خوشنویسان ایرانی در مسجد پاریس
- هفته فرهنگ‌های خارجی در پاریس:
- ۱۰۷ پرواز به آن سوی مرزهای ژان بارت
- ۱۱۰ ماه مبارک رمضان و جشن‌هایش
- ۱۱۵ نمایشگاه ۲۵۰۰ سال پوشش ایرانی
- ۱۱۸ پاریس خیلی هم سرد نیست: هفت روز پرافتخار
- ۱۳۰ ۱۳۸۲: آغاز برنامه‌های باشکوه
- فصل فرهنگی ایران در بولونی بیلانکورد:
- ۱۳۱ گی سورمان و مشکل سطح‌بندی دیپلماتیک؟
- ۱۳۸ تراولینگ تهران: غرب فرانسه در تسخیر سینمای ایران
- ۱۴۵ ملاقات شرق و غرب: هانری کوربن و علامه طباطبایی
- ۱۵۰ بم زنده می‌ماند
- ۱۵۷ خانه فرهنگ: خانه‌ای برای فرهنگ
- ۱۶۰ عشق حسین است چه‌ها می‌کند؟
- ۱۶۳ همایش‌های بی‌نمایش

- سالی که نکوست از بهارش پیداست:
- ۱۶۵ نخستین بهار ایرانی در فرانسه
- ۱۶۷ ۳۶ روز نوروزی در کارتیه لاتن
- ۱۷۴ نمایش‌ها
- ۱۷۷ هنرهای تجسمی
- ۱۸۱ سینمای آرلوکن در تسخیر فیلم‌های ایرانی
- ۱۸۲ موسیقی
- ۱۸۲ سفره ایرانی
- ۱۸۳ بازتاب رسانه‌ای
- ۱۸۵ باز هم هفته فرهنگ‌های خارجی
- ۱۸۹ یک دهه به افتتاح بانوی ایرانی
- ۲۰۰ قریچ قریچ قلم‌ها در شهر ایران
- ۲۰۱ جشن از سرگیری پرواز ایران
- ۲۰۲ هفته فرهنگی ایران در شهر پالزو
- ۲۰۳ آمد رمضان به خدمت دل
- ۲۰۴ فصل فرهنگی ایران در شهر ژاندارک
- ۲۰۶ شیراز بهشت ایرانی: همه جا عطر بهارنارنج
- ۲۲۱ ۱۳۸۴: انتخابات ریاست جمهوری نهم: اولالاس شوق
- ۲۲۱ جشن موسیقی دوم: گروه چهل دف بیدارباش شرق به غرب
- جشنواره موسیقی معنویت و عرفان در شهر مورا:
- ۲۲۷ شلیک یک دوربین
- ۲۳۱ کاخ اکتشاف و ماجراهای «زیر آسمان ایرانی»
- ۲۳۸ فال حافظ در کاخ ورسای
- ۲۴۱ آنتوان اسفر، تعزیه و سفر به ایران
- ۲۴۳ سال ۱۳۸۵: پایان یک رؤیا
- ۲۴۴ نوروز و عاشورا دو روی سکه هویت ایرانی

- بهار ایرانی ادامه دارد. در شهر رن و گرونویل و تولوز
- ۲۴۹ هم بوی بهار می‌آید
- ۲۵۳ ولادت پیامبر اکرم، یونسکو و جایزه ابن‌سینا
- ۲۵۵ خرداد ۱۳۸۵ استراسبورگ هم ایرانی می‌شود
- ۲۵۹ ژان بارت دو پرتغال صفر
- ۲۶۳ جشن موسیقی سال ۲۰۰۶: شبی رؤیایی برای همه ایرانیان
- ۲۶۹ آقای بازیگر ایران جهانی می‌شود
- ۲۸۰ من نه منم نه منم: یونسکو مولانایی می‌شود
- ۲۸۲ تهران مرداد ۸۵
- ۲۸۵ انتظار به پایان می‌رسد
- ۲۸۸ شب سفید: ترمینال ۵۵
- ۲۹۵ شنبه ششم اکتبر
- جمشید مشایخی آقای اخلاق سینما:
- ۲۹۹ به احترام هانری دوفوشه کور
- ۳۰۳ از شمش تا شمس: لانویی آن سولیه
- از ژان بارت تا میدان فاطمی:
- ۳۰۸ پیاده آمده بودم پیاده خواهم رفت
- ۳۱۲ دو هزار و نهصد و هفتادم

سخن نخست

خاطره‌نویسی بی‌گمان شیوه‌ای مستبدانه و نیکوست. ولی این شیوه نیکو تنها برازننده شخصیت‌های تاریخ‌ساز یا دست‌کم صاحبان سمت‌های بزرگ و اثرگذار است. اما من از هردوی این‌ها دورم. می‌تمم رایزنی فرهنگی است و محل کارم خانه فرهنگ ایران در یکی از کوتاه‌ترین خیابان‌های پاریس. شماره شش ژان بارت، ساختمانی در دو طبقه با زیربنای زیر یک متر، را در اختیار دارم. دفتر کارم دور و بر پانزده متر مربع مساحت دارد. بودجه مصوب نمایندگی در آغاز کارم به سختی پاسخگوی هزینه‌های ناچیز جاری است. یک راننده، یک خدمه و دو کارمند محلی همه دارایی‌ام و نیروی ما را تشکیل می‌دهند. خودم یکی از هزاران هزار استادیار دانشگاهم و بالاترین می‌تمم ریاست دانشکده کوچک علوم سیاسی در تهران بود. با چنین امکاناتی ۱۹۷۰ روز از روزهای زندگی‌ام را در این ساختمان کوچک ولی بسیار زیبا به عنوان نماینده بیش از هفت هزار سال فرهنگ گذراندم. روزهایی که آرام آرام بر اهمیتش افزوده شد. در این سال‌ها و ماه‌ها رویدادهایی رخ داد که بسیاری از آن‌ها خواندنی است. باور دارم داستان‌هایی که در ششم ژان بارت رخ داد آموزه‌های فراوانی دارد. ششم ژان بارت مساحتش اندک بود. پول و امکاناتش

هیچ نبود ولی ساختمانی بسیار زیبا و رمزآلود بود. این (به قول فرانسوی‌ها) هتل پارتیکولیه در طبقه زیرینش از درون دیوار به دخمه‌ای راه داشت. ابتدا گمان کردم مخفیگاه است. بعد پنداشتم راه فراری است به آن‌سوی ژان بارت. اما از درون این دخمه جز چوب و تیر و تخته هیچ چیزی درنیامد. شاید پیش از من هم عده‌ای برای پیدا کردن نقشه گنج درون این دخمه سرک کشیده ولی دست خالی برگشته بودند. خانه فرهنگ ایران ساختمانی زیبا و قدیمی است و ظاهری اسرارآمیز دارد. ناخودآگاه هرکسی را به یاد گنج و دینه و نقشه گنج می‌اندازد. شکی ندارم که این خانه در خود دینه‌ای دارد. در اسرارآمیز بودن این خانه متروک و فراموش شده همین بس که پرستاب نامش در ایران و فرانسه و حتا در کشورهای همجوار بر سرزبان‌ها افتاد. در کم‌تر از شش ماه، ششم ژان بارت دست به کارهایی زد که اصلاً با قد و قواره و بودجه و مساحت و خدم و حشمش جور در نمی‌آمد. برنامه‌های پی در پی خانه فرهنگ در شهرهای گوناگون و لشکری‌های فرهنگی و هنری که هر روز در راه بودند، ژان بارت را بر سر زبان‌ها انداخت. خیلی‌ها یواش یواش می‌گفتند ژان بارتی‌ها روی گنج نشسته‌اند. راست می‌گفتند. ما روی گنج نشسته بودیم. من نقشه گنج را در همان روزهای گرم و خاکستری مرداد ۱۳۸۰ که در ژان بارت پرنده پر نمی‌زد پیدا کرده بودم. نقشه گنج در زیرزمین نبود. در زیرشیروانی هم بیهوده در پی‌اش بودیم. در زیرشیروانی البته چند اثر نفیس هنری پیدا شد ولی نقشه گنج یافت نشد. نقشه گنج در جایی بود که هیچ‌کس باورش نمی‌شد. هیچ‌کسی در بیرون از خانه‌ای و آن هم بر سردرش دنبال گنج نمی‌گردد. اما نقشه گنج ما بر سردر ساختمان، درست کنار پلاک شماره شش شهرداری مدت‌ها پیش آویخته بر دیوار بود. اتفاقاً هم به زبان فارسی و هم به زبان فرانسه بود. به زبان فارسی با خط نستعلیق ایرانی هم نوشته شده بود. نقشه‌ای در اوج سادگی. به زبان فرانسه سه کلمه و سه حرف «لَ مِزون کولتورِل دِیران» و به زبان فارسی سه کلمه «خانه فرهنگ ایران». به زودی دریافتیم اگر ششم ژان بارت «خانه»‌ای شود برای فرهنگ ایران آوازه‌اش جهانی خواهد شد. کلیدواژه این نقشه «خانه»

و «ایران» است. اگر ششم ژان بارت را همه ایرانی‌ها و ایران‌دوستان خانه خود بدانند ثروتی عظیم به این مکان سرازیر خواهد شد. دانستم که نام ایران شاه‌کلیدی است که درهای بسته تمام کاخ‌ها از کاخ ورسای تا کاخ اکتشاف شانزلیزه را به رویمان خواهد گشود. ایرانی که همیشه یکتاپرست بود و با سرمایه اسلام غنی شد و پیامش هزاران هزار سال فرهنگ و هنر معنویت‌گراست. تابلوی خانه فرهنگ ایران راهگشا شد. بیش از یک نشانه بود. نقشه گنج بود.

از این نوشته انتظار خواندن زندگی نویسنده را نداشته باشید. هرگز در اندیشه ستایش از خود و حتا همکارانم نبوده‌ام. این نوشته در پی بالا بردن یا به زیر کشیدن هیچ هم‌اورد و حریفی نیست. آنچه می‌آید تنها بیان ویرایش‌شده‌ای است از قدرت هنر مردمانمان. برای این که همه هنرمندان قدر سرمایه‌های گرانسنگشان را بدانند. برای این که همه مدیران چشم‌ها را بشویند و یک‌بار دیگر از نو معجزه هنر این سرزمین را ببینند. برای این که مدیران سیاسی کشور بدانند کالای فرهنگی کالای لوکس و تشریفاتی نیستند، باور کنند فرهنگ راه را بر آن‌ها هم می‌گشاید. برای این که مردان اقتصاد و تجارت هم بدانند که همه طرح‌های بزرگشان بدون پیوست فرهنگی نازا، عقیم و ناکارآمد است. برای این که همه ما بدانیم نفت و معادن طلا و سنگ‌های قیمتی اگر چه بسیار باارزشند اما گنج پنهان دیار ما هنر است و فرهنگ.

از این نوشته انتظار روزنوشت و رویدادنگاری نداشته باشید. این نوشته برنامه‌هایی را شرح می‌کند که به نام کشورمان در چهارراه فرهنگی جهان رخ داد. این نوشته می‌کوشد با بیانی داستان‌گونه، تابلوهایی از حضور فرهنگ و هنر ایرانی در فرانسه باشد. پشت پرده‌ها و قصه‌هایی که دور و بر این برنامه‌ها روی داده هم شیرین و هم آموزنده است. گاه اگر ذره‌ای از تلخی‌ها و تلخکامی‌ها آمده تنها برای این است که نشان دهیم کار فرهنگی پرمخاطره است، بسیار پرمخاطره. با این نوشته دست‌مریزاد می‌گویم به همه آن‌ها که به این باور رسیدند: «راه با رفتن درست می‌شود.» خواستم در اندازه خودم به آن‌ها دلگرمی بدهم و به آن‌ها بگویم تردید نکنند که راه با رفتن درست

می‌شود. همه افتخار این برنامه‌ها از آن اهالی فرهنگ و هنر این سرزمین است. آنان که زندگی به قناعت می‌گذرانند، سختی‌ها را به جان دل می‌خورند ولی دست از آفرینش نمی‌کشند و از خون دل خود برایمان رنگ‌های با نشاط می‌آفرینند. می‌آفرینند تا ما سربلند باشیم. آن‌ها که با پشتکار و خون جگرهایشان ایران را به دشتی فرخنده و لاله‌زاری از زیبایی و هنر تبدیل کردند. همه ما نیک می‌دانیم:

در هر دشتی که لاله‌زاری بوده است	از سرخی خون شهریاری بوده است
هر شاخ بنفشه کز زمین می‌روید	خالی است که بر رخ نگاری بوده است